

شیرازه

فردوسی درینچ گفتار

ما را به سخت جانی خود این گمان نبود

● شرق: «سرانیده کاخ نظم بلند؛ پنج گفتار در زمان و زندگانی فردوسی» عنوان کتابی است از مهدی سیدی که اولین بار در سال ۱۳۷۱ منتشر شد و به تازگی چاپ دوم آن همراه با برخی تغییرات توسط نشر نثری منتشر شده است. اولین تغییری که در چاپ دوم کتاب دیده می‌شود، حذف عنوان «سرانیده کاخ نظم بلند» است و کتاب در چاپ جدیدش با عنوان «پنج گفتار در زمان و زندگانی فردوسی» منتشر شده است. جز این، در این بیست‌وشش‌سالی که از چاپ اول کتاب می‌گذرد، اتفاقات مهمی پیرامون «شاهنامه» و فردوسی‌شناسی افتاده که یکی از مهم‌ترین آنها انتشار «شاهنامه» با تصحیح جلال خالقی مطلق بوده است و دیگری انتشار «سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی» محمدمامین ریاحی. در این مدت همچنین ادیبان و فردوسی‌شناسان زیادی یادآوری‌ها و نقد و نظرهای خود را درباره کتاب سیدی بیان کرده‌اند و از این‌رو در چاپ دوم کتاب اصلاحاتی صورت گرفته است. در چاپ اول کتاب، ارجاعات «شاهنامه» بر اساس تصحیح ژول مول بود اما در چاپ جدید تصحیح خالقی مطلق مبنا قرار گرفته است. رسم‌الخط کتاب نیز اگرچه به همان صورت پیشین باقی مانده اما در برخی موارد در رسم‌الخط نیز تغییراتی اعمال شده است. در محتوای کتاب اما تغییری دیده نمی‌شود و سیدی در این مورد در مقدمه کوتاهش بر چاپ دوم کتاب نوشته: «پیداست که هیچ مولفی نیست که حتی یک سال پس از نوشتن و چاپ اثرش، نظر و اصلاح نوینی نداشته باشد. در نتیجه اگر قرار بود پس از ۲۶ سال در متن کتاب تجدیدنظر شود با اثر تازه‌ای روبه‌رو می‌شدیم. بدین سبب تقریباً در محتوای کتاب اعمال‌نظر جدید نشد».

پس از چاپ اول کتاب چهره‌هایی چون ذبیح‌الله صفا، محمدعلی اسلامی ندوشن و محمدمامین ریاحی دست‌نوشته‌هایی را خطاب به مهدی سیدی نوشتند و در آن نظرشان را درباره این کتاب بیان کردند. این سه متن کوتاه در ابتدای چاپ دوم اثر به چاپ رسیده؛ در بخشی از متن محمدمامین ریاحی که به تاریخ ۲۷ آبان ۱۳۷۱ نوشته شده چنین آمده: «...کتاب حضرتعالی را فقط به عنوان این‌که مرحمتی مولف و مظهر لطف دوست نوابغه‌ایست به دست گرفتم. اما از همان آغاز کتاب، نثر نغز و لطیف و استوار شما بر دلم نشست و در حال بیماری که توان خواندن

پنج گفتار در زمان و زندگانی فردوسی مهدی سیدی نشر نثری

هیچ چیزی را نندام آن را با لذتی وصف‌ناپذیر تا پایان خواندم و مثل شربت شفابخشی نوشیدم و میان جانش نفهتم که با چنین گنجی به هیچ خازن نتوانسم اعتبار آورد. روش تصحیح تحقیق و دید و نگارش تازه و قدرت استنباط جامع‌الی و نکته‌های صحیح و تازه‌ای که یافته‌اید و بیان کرده‌اید، و عشق به ایران و فرهنگ ایرانی که در سراسر کتاب موج می‌زند تحت‌تأثیرم قرار داد».

آن‌طور که از عنوان «پنج گفتار در زمان و زندگانی فردوسی» برمی‌آید، این کتاب در پنج گفتار نوشته شده و گفتار اول با نام «ما را به سخت‌جانی خود این گمان نبود»، به روزگار فردوسی و وضعیت ایران در سده‌های چهارم تا هفتم پرداخته و زندگی فردوسی را از تولد تا آغاز به نظر شاهنامه بررسی کرده است. گفتار دوم کتاب با عنوان «مهرتر حامیان فردوسی»؛ به حوادث سال‌های ۷-۳۷۱، رسالت ملی و فرهنگی خانواده عبدالرزاق و آرای دیگران درباره مهرتر حامیان فردوسی مربوط است. سومین گفتار کتاب، «فردوسی و سلطان محمود» نام دارد و یکی از خواندنی‌ترین بخش‌های کتاب است. گفتار چهارم و پنجم کتاب نیز «داور سپهدار طوس» و «گرگ پیر» نام دارد. اسلامی‌ندوشن در متنش که پیش‌تر به آن اشاره شد، نوشته که فصل مربوط به فردوسی و محمود بسیار مورد توجه‌اش قرار گرفته و همچنین اشاره کرده که او نیز همین نتیجه‌گیری را در «سرو سایه‌افکن» داشته است. در بخشی از سومین گفتار کتاب که به فردوسی و سلطان محمود مربوط است می‌خوانیم: «از مجموع اظهارات فردوسی درباره خود و رابطه‌اش با سلطان محمود غزنوی، و هم از سایر روایاتی که طی قرون متمادی در این باره قلمی شده است چنین برمی‌آید، که هر چند روایت فردوسی شامل بعضی اطلاعات جزئی نیست اما مستندترین و مشروح‌ترین منبع درباره شاعر حماسه‌سرای ایران همان اظهارات خود او در شاهنامه است، به شرطی که از تاریخ عصر فردوسی و به خصوص وقایع سلطنت محمد غزنوی هم به‌طور جدی برای فهم اظهارات شاعر کمک گرفته شود. اما سایر روایات، علی‌رغم همه شرح و بسط‌ها و توصیف و تبیین جزئیات، متأسفانه ریشه در واقعیت ندارد و بیشتر به توهم و خیال متکی است. چراکه به دلیل کم‌لطفی و بی‌عنائیتی سلطان محمود غزنوی به شاعر حماسه‌سرا، مورخین قرن پنجم، مثل عتبی، گردیزی، و بیهقی که عمدتاً محمودی بوده‌اند به شاعر توجه نکرده و احوال او را مکتوم گذرانده‌اند».



امیر بهاری

فروhod صفرزاده، پژوهشگر موسیقی، با انتشار دو کتاب زندگینامه درباره عارف قزوینی و درویش خان باب جدیدی از زندگینامه‌نویسی را در فضای موسیقی ایران باز کرده است. این دو کتاب که با نام‌های «چرخ بی‌آیین» و «باد خزان» در نشر فنجان منتشر شدند، آثار موفقی هستند که بر پایه مستندات پر و پیمان و دقیق، تصویر به نسبت دقیقی از دو چهره شاخص موسیقی ایرانی ترسیم می‌کنند. صفرزاده اخیراً کتاب دیگری از این مجموعه را به نشر فنجان سپرده است. این کتاب که «در قفس» نام دارد، زندگینامه ابوالحسن صبا، هنرمند برجسته تاریخ موسیقی معاصر ایران است. صفرزاده در گفت‌وگویی که می‌خوانید ضمن صحبت از دو کتاب «چرخ بی‌آیین» و «باد خزان» از این کتاب در دست انتشار خود نیز سخن گفته است.

❧ با کمبود منابع نوشتاری در تاریخ موسیقی ایران آشنا هستیم. کتاب‌های «چرخ بی‌آیین» و «باد خزان» هم نوعی زندگی‌نامه‌نویسی تحقیقی درباره عارف‌قزوینی و درویش‌خان هستند که با استقبال خوبی مواجه شدند و به چاپ دوم رسیدند. خودتان جایگاه این کتاب‌ها را در بین منابع تاریخ موسیقی ایران چطور می‌بینید؟

یک راه برای تقسیم‌بندی کتاب‌ها در زمینه‌های مختلف، طبقه‌بندی بر اساس نویسنده‌های آن‌هاست. شونپنهاور نویسنده‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند: شهاب‌ها، سیاره‌ها و ستاره‌ها. شهاب‌ها رد می‌شوند و تأثیرات آنی و گذرا از خود به‌جا می‌گذارند. سیاره‌ها بر مداری می‌چرخند و نوری مطمئن‌تر و اثرگذارتر دارند و گاه با ستاره‌ها اشتباه می‌شوند. ستاره‌ها جایگاه ثابتی دارند و نور و تابش‌های خاص آن‌ها می‌تواند سال‌ها بماند.

❧ برای این اساس، کتاب‌های تاریخ موسیقی ایران را هم می‌شود تقسیم کرد.

بله، ستاره‌ها و سیاره‌های شناخته‌شده‌ای در این زمینه داشتیم. مانند روح‌الله خالقی، حسینیعلی ملاح، حسن مشحون، ساسان سپینا و دیگران که آثار ماندگار و راهگشایی خلق کردند. البته جایگاه روح‌الله خالقی نسبت به دیگران، بسیار ممتاز و رفیع است. من نیز امیدوارم نوشته‌هایم دست‌مکند، مانند شهابی در سپهر تاریخ موسیقی ایران دیده شوند.

❧ تکرار برخی از اشتباهات و نادرس‌تی‌ها در تاریخ موسیقی ایران، آن‌ها را به مشهورات بدل کرده است. آیا در تألیف دو کتاب «چرخ بی‌آیین» و «باد خزان» با این مسئله مواجه بودید و توانستید با روشنگری درباره آن‌ها و مکتوب کردن‌شان، بخش تازه‌ای به معلومات تاریخ موسیقی اضافه کنید؟

متأسفانه این اشتباه‌ها و نادرستی‌ها، در شاخه‌های مختلف تاریخ موسیقی ایران دیده می‌شوند و شاهد تکرار و رواج آن‌ها در رسانه‌های مختلف هستیم. هم‌زمان با توسعه فضای مجازی، اشتباهات و افسانه‌ها هم مانند ویروس تکثیر و پخش می‌شوند. مثلاً به‌اشتباه گفته می‌شود، درویش‌خان نخستین قربانی تصادف منجر به فوت اتومبیل در ایران بود. درصورتی‌که اولین اتومبیل حدود بیست‌وپنج سال پیش از زمان تصادف درویش‌خان به ایران وارد شد و امکان ندارد که این مردم، بیست‌وپنج سال رانندگی خوبی داشته‌باشند و در این‌مدت هیچ تصادف سختی در ایران روی نداده باشد. فقط می‌توان گفت این تصادف، نخستین تصادف منجر به فوت یک هنرمند شاخص و مشهور در ایران بوده است. جالب اینجاست که یکی از مجله‌ها در بخش معرفی کتاب، همین کتاب «باد خزان» را معرفی کرده بود و در پایان نوشته‌اش اضافه کرده بود که «باد خزان» قربانی تصادف درویش‌خان است که به‌عنوان اولین قربانی تصادف اتومبیل در ایران شناخته می‌شود. معلوم بود که قبل از معرفی، اصلاً کتاب را نخوانده‌اند.

❧ آیا چنین مورد یا مواردی را در کتاب «چرخ بی‌آیین» هم داشتیم؟

یک مورد مهم دیگر از کتاب «باد خزان» را هم می‌گویم تا برسیم به «چرخ بی‌آیین». در اغلب منابع نوشته شده است که محل ضبط صفحات گرامافون در نخستین نوبت ضبط صفحات موسیقی در ایران در دهه‌ای ۱۲۸۲ در خیابان لاله‌زار تهران، کوچی معروف به فیل‌خانه، در مجاورت مدرسه‌ی سن‌لویی سابق بود. درصورتی‌که این صفحات در مدرسه‌ی موسیقی سلطنتی یا همان شعبه‌ی موزیک دارالفنون ضبط شدند.

❧ می‌رسیم به کتاب «چرخ بی‌آیین».

بله، عارف‌خاطراتش را نوشته و در آن‌ها خودش را پریشان‌نویس نامیده است. او نوشته است که «از پریشان‌نویسی من تعجب نکنید. وقتی که یک مجسمه‌ی بدبختی و پریشان‌روزرگاری بود، به‌دست بگیرد، جز پریشان‌نویسی‌گی کاری ندارد. پریشان‌نویسی‌ی نتیجه‌ی پریشان‌خیالی است. من همان‌طوری‌که در زندگانی خود بدبخت بوده و هشتم، وقتی قلم به دست می‌گیرم بدبخت‌تر و بیچاره‌تر می‌شوم. چون نمی‌توانم از عهده‌ی آن چیزهایی که نوشتی است، برآیم».

بیا این اوصاف، کار کردن با متن نوشته‌های عارف و مشهوراتی که درباره‌اش بود، سختی‌های خودش را داشت. فقط به دو مورد اشاره می‌کنم: عارف نوشته است که ابوالقاسم‌خان ناصرالملک در سال ۱۲۹۲ از بیرم خواست دستگیرم کنند. درصورتی‌که بیرم‌خان در اردیبهشت ماه ۱۲۹۱ در جنگ با سالارالدوله کشته شده بود و دستور ناصرالملک برای دستگیری عارف در سال ۱۲۹۰ اتفاق افتاده بود. با عارف توقیف دیوان اشعارش را

گفت‌وگو با فرهود صفرزاده درباره تألیفِ زندگینامه‌های عارف قزوینی، درویش‌خان و ابوالحسن صبا

سخت به بازشناسی صبا نیازمندیم



اقدامی دولتی و امنیتی می‌دانست، درصورتی‌که کتاب‌ها در توقیف کمرک بودند و حتی هفت‌صد جلد از آن‌ها به‌دست‌ور تیموراتش به دست عارف رسید. متأسفانه در مقاله‌هایی که امروزه درباره عارف منتشر می‌شود، با استناد به نوشته عارف، توقیف دیوانش را بخشی از سیاست سانسور حکومت وقت تلقی می‌کنند.

❧ مداومت و استمرار در کار، یکی از شاخص‌های مهم و قابل توجه در ارزیابی فعالیت‌های فرهنگی و شاید هر کار دیگری است. آیا شاهد ادامه این مجموعه خواهید بود؟

بله، جلد سوم مجموعه که درباره ابوالحسن صباست به‌زودی منتشر می‌شود و شکل نوشتاری آن هم مانند دو کتاب قبلی، بر اساس منابع کتابخانه‌ای و به‌صورت زندگی‌نامه‌نویسی تحقیقی است. البته طرز تقسیم‌بندی و فصل‌بندی کتاب، با دو کتاب قبلی تفاوت دارد چرا که صبا زندگی متفاوتی با عارف و درویش‌خان داشت. یاقن ساختار و طرز فصل‌بندی کتاب هر یک از موسیقی‌دانان، منجی بود و نه خائن. او عمل‌گرایی بود با املائی نوشته که به‌یقین بدون اشتباه نیز نبود. علینقی وزیرِ عمری طولانی و پربار داشت که آندده از تجربه و کار و آزمون و خطا بود.

❧ این مجموعه در چند جلد به پایان خواهد رسید؟ در پنج جلد. البته قرار است این پنج جلد بعداً در یک مجلد با افزوده‌هایی از منابع تازه‌یاب، به‌همراه تصاویر و اسناد منتشر شود.

❧ زندگی متفاوت، نوشتن متفاوتی را می‌طلبد. این تفاوت زندگی صبا، نوشتن درباره او را راحت‌تر کرد یا دشوارتر؟

وقتی کتاب «باد خزان» (درباره درویش‌خان) را می‌نوشت، با کمبود منابع روبرو بودم که مشکل‌ساز بود. در کتاب صبا با مشکل بزرگ‌تری به‌نام کثرت منابع مواجه بودم. کتاب‌ها و مقاله‌هایی که اشتباهات مانند ویروسی در متن بسیاری از آن‌ها پخش شده بودند. این مشکل در هنگام نوشتن کتاب «چرخ بی‌آیین» (درباره عارف‌قزوینی) هم بود ولی نه به‌حدی که در کتاب صبا به‌نوعی با آن‌ها دست به‌گریبان بودم.

پیداکردن برخی از کتاب‌ها و نشریات نایاب هم سختی کار را مضاعف می‌کرد.

❧ نام و عنوانی هم برای کتاب صبا انتخاب شده‌است؟
بله، نام کتاب «در قفس» خواهد بود. برای انتخاب نام و عنوان کتاب‌های مجموعه، سعی می‌کنم از آثار و ساخته‌های فردی که درباره‌اش می‌نویسم استفاده

کنم. خواننده با مطالعه پیشگفتار کتاب متوجه خواهد شد که چرا «در قفس» به‌عنوان نام کتاب انتخاب شده است. صبا در قفس این دنیا گرفتار بود و در آرزوی رهایی. ❧ بخش مهمی از زندگی صبا را مقله‌آموزش و هنرآموزی تشکیل داده است. صبا هنرجوها و شاگردان زیادی در سازهای مختلف داشت و هر کدام مقاله، یادداشت و اظهار نظری را درباره استادشان منتشر کرده‌اند. شاید این موضوع در کثرت منابع بی‌تأثیر نبوده است.

دقیقاً! و گاه برای این‌که از قافله عقب نمانند، خاطره‌سازی و افسانه‌سرای‌هایی کرده‌اند که تشخیص‌دادن آن‌ها و جدا کردن سره از ناسره، روند کار را بسیار دشوار و کند می‌کرد. در نقل این نوشته‌ها در دیگر کتاب‌ها هم نادرستی‌هایی به‌متون راه پیدا کرده است. در کتاب «چرخ بی‌آیین» نیز همان‌طور که گفتم، به‌نوعی با این مشکل مواجه بودم. یعنی همان کثرت منابع و اشتباهاتی که در خاطره‌نویسی‌های عارف وجود داشت. البته خود عارف هم به پریشان‌خیالی و پریشان‌نویسی‌اش اذعان کرده است. متأسفانه صبا خاطره‌نویسی نکرده است. اگر خاطراتش را می‌نوشت علاوه بر متنی ارزشمند، می‌توانستیم مجموعه‌ای از خط بسیار خوانا و زیبای صبا را در اختیار داشته باشیم.

❧ بعد از صبا، نوشتن درباره کدام یک از موسیقی‌دانان

تأثیرگذار را مد نظر دارید؟ امیدوارم کار روی زندگی و آثار علینقی وزیرى را شروع کنم. وزیر تأثیرگذارترین موسیقی‌دان معاصر ایران است و محل مناقشه جریان‌ها و شاید بهتر است بگویم جناح‌های موسیقی، نه شیفته وزیری هشتم و نه انتقادهای ناروایی را که از اوایل دهه هفتاد بر او وارد شد می‌پسندم. برخی از شیفتگان‌اش اهل غلو و اغراق و برخی از منتقدانش موج‌سواری قهار و جَراف بودند. وزیری نه منجی بود و نه خائن. او عمل‌گرایی بود با املائی نوشته که به‌یقین بدون اشتباه نیز نبود. علینقی وزیرِ عمری طولانی و پربار داشت که آندده از تجربه و کار و آزمون و خطا بود.

❧ این مجموعه در چند جلد به پایان خواهد رسید؟

در پنج جلد. البته قرار است این پنج جلد بعداً در یک مجلد با افزوده‌هایی از منابع تازه‌یاب، به‌همراه تصاویر و اسناد منتشر شود.

❧ برگردیم به موضوع صبا. چرا یک جلد از این مجموعه را به صبا اختصاص دادید؟ صبا چه اهمیت و تأثیری در موسیقی ایران داشت و دارد؟

من و هم‌دوره‌ای‌هایم از دهه شصت به‌صورت جدی وارد موسیقی شدیم. دهه‌ای که در آن، همه تحت تأثیر نسل برآمده از مرکز حفظ‌واشاعه بودیم و غافل از میراث صبا و شاگردانش. افکار و آثار وزیری، صبا و بیروان‌شان ساختار و طرز فصل‌بندی کتاب هر یک از موسیقی‌دانان، شده بودند و ما هم مجذوب و شاید مرعوب موسیقی نسلی شده بودیم که پیشینیان را از میدان به‌در کرده بودند و میدان‌داری می‌کردند. نوشتن کتاب درباره صبا را ادای دینی می‌دانم نسبت به او که برای موسیقی ایران بیش از وسعش کوشید و شاگردان دلسوز و مؤثری چون فرامرز پایور، حسین تهرانی، غلامحسین بنان، نورعلی فرومند و بسیاری دیگر را به‌جا گذاشت. تصور می‌کنم برای درک بخشی از اهمیت و تأثیر صبا در موسیقی ایران باید منظر انتشار کتاب «در قفس» و بشیم و شرح کار‌های صبا، نورعلی فرومند می‌گفت: صبا پس از سال‌ها به این نتیجه تلخ رسید که بی‌جهت به موسیقی سنتی ایران کمر توجّه کرده است. خواننده و مخاطب آگاه، با یک سؤال می‌تواند به درستی این روایت شک کند: اگر صبا به موسیقی ایران بی‌توجه بود، پس به چه چیز توجّه می‌کرد؟ نتیجه تلخی که از آن سخن می‌گویند، شاید این بود که کام صبا از قدرشناسی دیگران تلخ بود و گر نه صبا هر چه نوشته و حتی جانش را در راه موسیقی ایران گذاشت.



❧ شاید اگر صبا تا دهه پنجاه عمر می‌کرد، سرنوشتش و حتی سرنوشت موسیقی ایران

طور دیگری رقم می‌خورد.

صبا اگر زنده می‌ماند، در دهه پنجاه به سن هفتاد و چند سالگی می‌رسید و می‌توانست در دانشگاه و مرکز حفظ‌واشاعه، منشیاً فایده و حتی تحول باشد. سی سال پیش از آن‌که نورعلی فرومند ردیف را به‌صورت شفاهی و با روش تحلیلی، در مرکز حفظ‌واشاعه تدریس کند، صبا در کلاسش ردیف چند ساز را با نت‌نگاری آن‌ها و به‌صورت تحلیلی به شاگردانش می‌آموخت. با مرگ صبا انبوهی از آمل، آرزوها، توانایی‌ها و قابلیت‌ها به خاک سپرده شد. حتی تصور این‌که مراکز آکادمیک می‌توانستند از وجود صبا و هنرش بهره ببرند، شوق‌انگیز و رویایی است.

❧ زندگی صبا مقارن با بحران‌های سیاسی و اجتماعی در ایران بود و صبا روی آرامش ندید. شاید برای دیده‌شدن هنر و توانایی‌های صبا، نیازمند جامعه‌ای پایدار و باثبات بودیم که هنر و هنرمند مورد توجه قرار گیرند. درصورتی‌که او دو جنگ جهانی و دیگر بحران‌ها را از سر گذرانده بود.

می‌توانستیم در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه شاهد باشیم اگر اجل به او مهلت می‌داد. صبا هیچ‌وقت روی آرامش و آسایش از سپهر تیزرو ندید.

❧ صبا وارد جریان‌ها و جهت‌گیری‌های سیاسی هم می‌شد؟

او به‌صراحت با وارد شدن دیگر هنرمندان در مسایل سیاسی مخالفت می‌کرد ولی خودش که به‌عنوان کارگر فنی سابقه کار در قورخانه تهران را داشت، مدافع حقوق کارگران بود و در ماجراهای سیاسی محمد مصدق نیز به جانب‌داری از او برخاست. این جمله از صبا مشهور است که: موزیسین را به سیاست چه‌کار؟

❧ از خاطرات شاگردان صبا چنین برمی‌آید که او هنرمند و انسان اخلاق‌گرایِی بود. زندگی‌اش می‌تواند سرمشق خوبی برای هنرمندان این‌روزگار و حتی آیندگان باشد.

صبا به‌قدری با قناعت و ساده زندگی می‌کرد که حتی دستگاه ضبط صوت نداشت. برای ضبط نواخته‌هایش یا به منزل دوستانش می‌رفت، یا ضبط صوت آن‌ها را امانت می‌گرفت. درواقع به‌غیر از میراث و خانه‌ی پدری، هیچ نداشت ولی اصول اخلاقی و انسانی را زینر با نمی‌گذاشت. زندگی‌اش را مقایسه کنید با زندگی لوکس هنرمندان امروزی که کسب‌وکار هنرش‌ان راهی‌ست برای رسیدن به برج عاج‌نیشینی آن‌ها. درباره توجه و کمک‌های صبا به دیگران و شاگردانش نکاتی را در کتاب آورده‌ام که امروزه به افسانه می‌مانند.

❧ جمله معروفی هست که می‌گویند: صبا سعی داشت احیایکننده باشد نه ایجادکننده. به‌نظر می‌رسد اکنون زمان احیای صبا فرارسیده است و این کار می‌تواند مافع و دستاورد‌هایی برای موسیقی ایران داشته باشد.

متأسفانه برخی ناخواسته، شان و مقام صبا را تنزل داده‌اند. مثلاً وقتی تیتَر می‌زنند که صبا به‌تنهایی یک ارکستر بود، خواننده آن مطلب صبا را فقط به‌عنوان یک نوازنده متجرب می‌شناسد و بس. درصورتی‌که صبا هنرمندی چندوجهی، صاحب فکر و برنامه و نگران آینده موسیقی ایران بود که در میان انبوهی از مشکلات خانوادگی و کاری و اجتماعی، سلوک هنری‌اش را فراموش نمی‌کرد. احیا و بازنمایی سیر هنرجویی صبا، زندگی ساده و قناعت‌پیشگی او، تمرکزش بر نه‌تنها احیای آثار قدما بلکه بر حفظ آن‌ها و به‌طور کلی ایده‌ها و آمال او می‌تواند سرمشق خوبی برای هنرمندان امروز باشد. عمر صبا کوتاه نبود. او در پنجاه‌وچهار سالگی درگذشت و جالب اینجاست که فقط دو سال بیشتر از پدرش کمال‌السلطنه عمر کرد.

❧ اواخر سال ۱۳۹۶ در یکی از مجلات موسیقی مصاحبه‌ای چاپ شده بود و مصاحبه‌شونده در آن مدعی شده بود که: تا یاکت پول را روی تاقچه نمی‌گذاشتی! صبا یک آرشه چه نمی‌کنید. با این اوصاف، می‌توان به چنین روایت‌هایی با دیده شک و تردیدنگریست.

بله، طرح این‌گونه جعلیات را تسویه حساب شخصی با سوءاستفاده از سطح پایین آگاهی جامعه موسیقی نسبت به صبا می‌دانم. صبا اگر به دنبال پاکت پول و این مسائل بود، معشوق برای خودش یک دستگاه ضبط صوت می‌خرد. صبا و ارستگاری از پیشینیان و اساتید پاک‌باخته‌اش مانند درویش‌خان، میرزاعبدالله، عارف‌قزوینی و دیگران آموخته بود. یقین دارم که اگر کسی به شناخت دقیق و واقعی از صبا برسد به‌سادگی جعلی بودن چنین روایت‌هایی را تشخیص می‌دهد.

❧ شاید انتقار معقولی از نشریات تخصصی موسیقی باشد که در انعکاس نظرات دیگران دقت بیشتری داشته باشند.

مهم‌ترین بخش قضیه، بالا بودن سطح سواد و آگاهی مخاطبان است. اگرچه چنین انتظاری هم توقع بی‌جایی نیست. پیش‌تر یکی از نوازنده‌های مشهور ادعاکرد که نورعلی فرومند می‌گفت: صبا پس از سال‌ها به این نتیجه تلخ رسید که بی‌جهت به موسیقی سنتی ایران کمر توجّه کرده است. خواننده و مخاطب آگاه، با یک سؤال می‌تواند به درستی این روایت شک کند: اگر صبا به موسیقی ایران بی‌توجه بود، پس به چه چیز توجّه می‌کرد؟ نتیجه تلخی که از آن سخن می‌گویند، شاید این بود که کام صبا از قدرشناسی دیگران تلخ بود و گر نه صبا هر چه نوشته و حتی جانش را در راه موسیقی ایران گذاشت.

❧ کتاب «در قفس» چه بخش‌هایی دارد؟

این کتاب از هشت بخش تشکیل شده است. «سرگذشت و سرنوشت»، «فرازا و فرودها» (جملات قصار از صبا)، «یادداشت‌ها» (از صبا)، «نوشته‌ها» (درباره صبا)، «سروده‌ها» (درباره صبا)، «گاه‌نامه»، «کتاب‌نامه» و «نام‌نامه».

❧ منظورتان از بخش «سرگذشت و سرنوشت» همان زندگی‌نامه صبا است؟

بله، البته این فصل به ده بخش کوچک‌تر تقسیم شده است. صبا هنرمندی چندوجهی بود و سعی کرده‌ام تا حد امکان به اجزای زندگی هنری صبا بپردازم.

❧ به زودی شاهد انتشار کتاب صبا خواهیم بود. کتاب علینقی وزیرِی در چه سالی منتشر خواهد شد و آیا عنوان و نامی برای آن انتخاب کرده‌اید؟

کتاب «در قفس» در چند ماه آینده منتشر می‌شود و هنوز عنوان انتخابی وزیرِی نهایی نشده است. انجام انفرادی کار تألیف کتاب، از گردآوری منابع تا فیش‌برداری و نگارش باعث کندی روند کار و تأخیر در انتشار آن می‌شود. خوشبختانه ناشر این مجموعه (نشر فنجان) درک درستی از سیر کار تحقیقی و پژوهشی دارد و صبر و حوصله را با در دستکاری و جدیت درآمیخته است. ویراستار مجموعه هم از لفظ‌های که کتاب را به ناشر تحویل می‌دهم، نظارت دقیق و دلسوزانه‌ای دارد تا متن پیراسته و درستی در اختیار خواننده قرار گیرد.

مروار

جست‌وجوی عشق و سفر در مجموعه داستان «هفت گنبد»

خلافِ خوابِ قالی قانزه یحیایی

● در دهه نمود شمسی در ایران، نویسنده‌ای پاشنه‌اش را ورمی‌کشد و به شهرهای هفت کشور همسایه از افغانستان و سوریه و لبنان گرفته تا ارمنستان سفر می‌کند و قصه می‌نویسد؛ زیر آتش جنگ در خاورمیانه و نه با دغدغه‌ی مبارزه برای آزادی، قصه‌ی مردانی را می‌نویسد که در سودایِ عشق‌اند، بی‌که از ابتذالِ سودای‌شان در این گیرودار بترسند.

آدمیانی که گریزشان از نفس جنگ نه از ذریله‌ی ترس است که بالعکس وارستگی‌شان از زندگی که تنه به تنه‌ی جنون می‌زند، تا قلب جنگ می‌کشدشان و در بستر خونین جنگ حرف از دلدادگی می‌زنند و آنجا زیر طوفان بلا عاشق‌اند، شاعرند و واله‌اند.

مردانی به ملال رسیده از تجربه‌ی ناکام عشق و شاید حریص در کیفیت عشق. آدم‌هایی که کله‌شان باد دارد و به حداقل‌های یک رابطه راضی نمی‌شوند و شاید به باطل، دنبال معشوقِ اثری از هایپرستار تا بغداد می‌گردند. مردانی که یک روز صبح از خانه می‌روند و دیگر برنمی‌گردند، آدم‌هایی که خودشان زندان‌اند و هر کسی را به زندان‌شان راه نمی‌دهند.

مسافران، جهان‌بینی قوام‌یافته‌ای دارند. فارغ از اینکه این جهان‌بینی با چه متر و معیاری می‌تواند درست باشد و واقعاً چه کسی می‌تواند با سنگ محک این مسافران سودایی را بسنجد و محکومشان کند؟ آنان که فقط پایشان روی زمین است و نوی خیال سیر می‌کنند، آنان که می‌دانند جنگ برنده ندارد و از باختن هم چندان نمی‌هراسند.

مردان، چارچوبی را برنمی‌تابند و از سازگان مرسوم عشق فراری‌اند، در ساختاری که هرکس در آن جای مشخصی دارد و به تبع آن جایگاه، قدرت به دست می‌آورد. آنان از نقش‌ها در می‌روند. از نقش هسری، از نقش کارمندی، روح عاصی‌شان در نقش‌شان نمی‌کنجد و ساختاری قابل سکا که مامول خلیست را رها می‌کنند. مردانی که لا‌اقلید که در بند آیینی که واضعش خودشان‌اند؛ این مردان در رعایت اخلاقیات خودانگیزختگی پیشاتاملی دارند و همچنان که مفهوم شریک از معشوق برایشان سواست، دست از پا خطانکردن‌شان غریزی و حیوانی‌ست، مثل حیوانات تک جفت. مردانی شاید پر از تناقض که نه خالی از علاقه و نه مملو از عشق



به شریکشان‌اند و حقیقت کدر زندگی را برنمی‌تابند و به هر دری می‌زنند تا رؤیای دنیایی سعادتمند را محقق کنند؛ عاشقانی باقوه و باوقوب.

وفاداری غریزی جزء شاکل‌ی شخصیتِ این مردان است؛ علی‌رغم ناراضیاتی از شریک و فراتر از پایدینی آیینی در میخ‌ه‌شان نمی‌گنجد که انسان بتواند بیش از یک جفت داشته باشد.

شاید دلیلی که منجر به این شرایط برای آدم‌های این داستان‌ها شده، این است که آنان آن‌چنان‌که عاشق‌اند، معشوق نیستند و ناگامی معشوق در احترام به خودآیینی عاشق، ناگامی او در پیشبرد سعادت عاشق است و همین‌هاست که شخصیت اول این داستان‌ها را عصبانی کرده؛ این مردان توی خورجین‌شان عشق است که می‌خوانند خرجش کنند و روی مرز بارِیک هوس دنبال یک «زن» می‌گردند؛ زنی از ابتذال به دور و شاید در نسبت ابتذال؛ صفر و یک؛ آنجا که مرد قصه در داستان «لوح غایبان» مبهوت زنی سرتاپا بفتش‌پوش می‌شود که حتی سایه‌ی چشمش و ماشینش بفتش رنگ است. انگار قصه‌گو می‌خواهد بگوید عشق خلاق است و صرفاً پاسخی به ارزشی پیشین نیست و عشق روی دیوار نبوده و نوشته تلویحی ادعا می‌کند که در گل خام آدم‌ها آنی را می‌بیند که هرکسی نمی‌تواند ببیند.

به‌جز «سفر»، داستان‌های «هفت گنبد» یک وجه تمیزه‌ی دیگر دارند؛ مقابله با «هفت پیکر» نظامی؛ این ادعای محمد طلوعی در مجموعه داستان «هفت گنبد» است و نمی‌توان انکار کرد که چه‌قدر جای این سنخ ادعاها امروزه خالی است. مرزی که امروز بین ادبیات کلاسیکِ ایران و آثار معاصر روزبه‌روز پربزرگ‌تر می‌شود، قربانی‌اش ادبیات کلاسیک است؛ پویایی و تغییرات زبان، روزبه‌روز خواندن آثار کلاسیک را سخت‌تر و مخاطبان‌شان را محدود‌تر می‌کند و آثار فلان نویسنده‌ی قرون گذشته اسمی محض می‌شود که با هر نام کتاب، یک‌چهارم نمره، دانش‌آموزان باید حفظ کنند و به درد تست‌زنی می‌خورد و دقیقاً به همین شکل سینه‌به‌سینه منتقل می‌شوند؛ همان مثال پوسته‌ی بی‌مغز: بماند که قدسی‌کردن و دست‌نیافتنی‌کردن قتل ادبیات، برای نویسنندگان تازه‌نفس‌سب و کرختی می‌آورد و برای برداشتن گامی کوچک در جهتِ عکسِ جریان غالب باید پوزخند دید و لغو شنید که فلاّنی را چه به این حرف‌ها! بازی را نباید تمام کرد و تحدی و به مبارزه طلبیدن آثار کلاسیک و چرخیدن این چرخه، مزه بازی را بیشتر می‌کند.